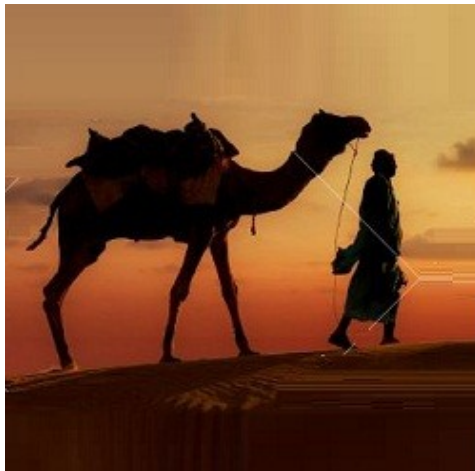


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مجموعه اشعار محرم



محرم

صدای طبل و زنجیر

می آید از خیابان

غمی نشسته امشب

به قلب پیر و جوان

صدای واحسینا

پیچیده در هر کجا

زنده شده دوباره

خاطره ی کربلا

گردیده یک عالمی

در سوگ او سیه پوش

مردم همه عزادار

با اشک و غم هم آغوش

آمد محرم باز

صدای اشک و ناله

روئیده در کربلا

گل های سرخ لاله

شاعر : اکرم خیبری

حضرت زینب (س)

زینب که بوده ؟

دختر زهرا

بوده پرستار

در دشت صحرا

زینب که بوده ؟

یار یتیمان

أسوه ی صبر

مظهر ایمان

زینب که بوده ؟

معنای یک زن

آتش زده او

بر قلب دشمن

زینب که بوده ؟

برای جهان

نوری خدائی

نوری زیزدان

شاعر : اکرم خیبری

(حضرت ابوالفضل (ع

تو دشمنی با کافران

تو شیر مرد کربلا

توئی که تنها رفته ای

میان موج نیزه ها

توئی که با شجاعتت

دادی به ما درس وفا

دستت جدا شد فکر تو

بوده کنار خیمه ها

همیشه قطره های آب

شرمنده اند برای تو

توئی که آسمان شده

فرشی به زیر پای تو

آقای من تو رفته ای

بعدش به سوی آسمان

آقا ابوالفضلم (ع) نرو

در قلب من آقا بمان

شاعر : اکرم خیبری

کودکی که پر کشید و رفت
خالی است جای کوچکش
خاک کربلا همیشه ماند
تشنه‌ی صدای کوچکش
داشت غربتی همیشگی
چشم آشنای کوچکش
توی ذهن کربلا هنوز
مانده ردّ پای کوچکش
حرف‌های او بزرگ بود
مثل دست‌های کوچکش
ناخدای قلب‌های ماست
قلب با خدای کوچکش
برگرفته از کتاب بهار ماندنی
سروده یحیی علوی فرد

دختر کربلا

یک لحظه ببند چشم خود را
تا قصه ای آشنا ببیند
پایان قشنگ کربلا را
از دختر کربلا ببینی
پس خوب ببین که دختر آنجاست
بالای سر پدر نشست
از لرزش شانه هاش پیدا است
بغضی که به حنجرش شکسته
گفتی که چه قدر کوچک است او
افتاده به خاک از غم و درد
ای کاش کسی می آمد او را
از روی زمین بلند می کرد
حالا تو ببین ادامه اش را
پایان قشنگ قصه اینجاست
او نیز ادامه حسین است
دیدی که خودش چگونه برخاست
برخاست به جنگ دشمنان رفت
این بار خودش بدون بابا
برخاست به دیگران بگوید
فریاد بلند کربلا را
ماهنامه انتظار نوجوان



شاید

گل می کند در خیالم فکری که شاید محال است

هر سال ماه محرم

در ذهن من این سوال است

آیا محرم دوباره

با خون و آتش می آید

یا این که این بار عباس

با مشک آبش می آید

غیر از جواب سوالم

نذر و نیازی ندارم

این بار هم مثل هر سال

بسیار امیدوارم

شاید که دست اباالفضل

امسال تنها نماند

شاید دلم کربلا را

یک جور دیگر بخواند

شاید پشیمان شود شمر

از شمر بودن کشد دست

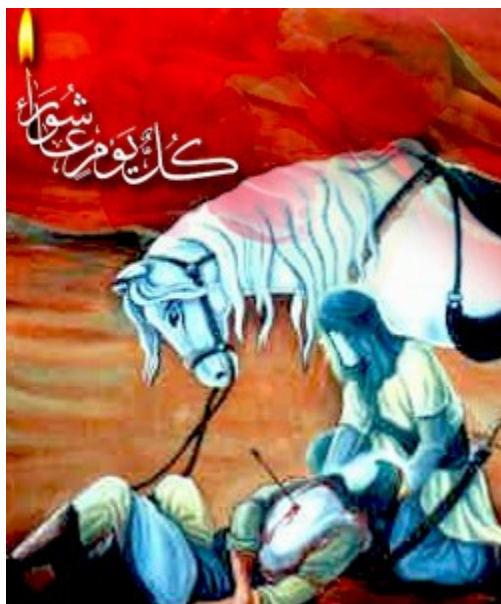
شاید به جای لب تیغ
بر روی آن تن کشد دست
شاید ولی کربلا را
دل باز هم روی نی خواند
امسال هم تشنه شد آب
در حسرت کودکان ماند
این بار هم مثل هر سال
از فکر خود می کشم دست
تا این که روزی بیاید
مردی که مثل حسین است



بوی محرم

غربت و غم می باره از آسمون
قد تموم دونه های بارون
تو کوچه ها بوی محرم می یاد
ادور دورا حضرت آدم می یاد
یکی یکی میان به دنبال هم

فرشته ها برای سوگ و ماتم
نشسه غم رو سینه های مردم
آتش گرفته خوشه های گندم
پرچمای سیاه هوایی شدن
عشقای ساده هم خدایی شدن
هرکی می بینی یا حسین می خونه
امام حسین و از خودش می دونه
نام حسین هنوز چقد غریبه
هرچی بگی امام حسین نجیبه
غریبی امام حسین ساده نیس
هرکی با او نباشه آزاده نیس
کربلا رو با آب و تاب شناختیم
با گریه و قحطی آب شناختیم
امام حسین تشنه دریا نبود
عباس او فقط یه سقا نبود
دس بزنه به هرچی دریا می شه
تموم درهای خداوامیشه



امام گل‌ها

تا سراغ تو را گرفت دلم
رنگ و بوی دعا گرفت دلم
با خدا از غریبی ات گفتم
عُصَّة کربلا گرفت دلم
گوشه ای ماندم اشک افشاندم
دیدی آخر عزا گرفت دلم؟
باز با یاد تو دلم پر زد
چون دل نینوا گرفت دلم
مشک در دست و، پای در شن زار
خبر از تشنه ها گرفت دلم
عاقبت در کنار گل‌هایت
بوی پروانه را گرفت دلم
خواستم تا به گل دهم آبی
زخمی از نیزه ها گرفت دلم
آه، گلدان دل ترک برداشت
روی دست تو جا گرفت دلم
کاش حرفم فقط خیال نبود
قُمری دل، شکسته بال نبود
آه، آئینه ها چه نمناکند
قاصدک‌های شعر، غمناکند
چشمه ام بی درنگ می‌گرید
روی زانوی سنگ می‌گریم



ظهر است و صفِ بلندِ دشمن
ظهر است و حسین و آفتاب است
در خیمه این امیر تنها
مانند همیشه ، قحطِ آب است
ظهر است و هجوم ابر غربت
بر گردِ حَرَم ، کبوتری نیست
آنها همه رفته اند و دیگر
عباس و علی اکبری نیست
می آید و می کند نگاهی
بر خیمه که ساکت و غمین است
انگار که آخرین نگاه است
دلگیرترین نگاه این است
آن سوی ، برای کشتن او
صفهای بلند تیغ و دشنه است
این سوی میان خیمه خود
دلواپس کودکانِ تشنه است
یک بار دگر به اسب هی زد
باید برود - که رفت چون موج
از دامن این کویر بی نور
تا دورترین ستاره ، تا اوج

کودکان تشنه لب
رفتم به صحرا روزی
دیدم مرغی نشسته
گفتم چرا غمینی
گفتا دلم شکسته
امروز عاشورا شده
در کربلا غوغا شده
در چهره یاران دین
آثار غم پیدا شده
گفتم ای مرغِ زیبا
پرواز کن به بالا
منزل نما در کربلا
سلام ما را هدیه کن
بر آن امامِ سر جدا
بخوان ز غم ترانه‌ای
از کودکان تشنه لب
از دشمنانِ سنگدل
از اصغر رنگین گلو
از روز عاشورا بگو
از اکبری که شد شهید
در کربلا کن گفتگو



!امام رفت، فرشته ها جیغ زدند

دویدم و دویدم

به کربلا رسیدم

همان روز

که خورشید و ماه گرفت

جوی خون

روی زمین راه گرفت

بیچّه‌ای

تشنه بود و شیر می خورد

پشت هم

به خیمه‌ها تیر می خورد

آن طرف

نیزه بود و سپر بود

این طرف

فرشته بود و پر بود

خون می ریخت

از آسمان میدان

امام رفت

تنها میان میدان

چند تا مرد

به روی او تیغ زدند

ناگهان

فرشته‌ها جیغ زدند



روضه خوانی

در خانه ما بود دیشب

یک بار دیگر روضه خوانی

البتّه این را هم بگویم

هم روضه و هم میهمانی

در هر اتاقی سفره ای بود

هر گوشه اش یک دیس خرما

نان و پنیر و سبزی و آش

با چند تا بشقاب حلوا

وقتی که مادر سفره را چید

من هیچ چیزی کم ندیدم

هم شمع و قرآن بود در آن

هم عکس داداش شهیدم

خرما و حلوا پخش می کرد

بابا میان میهمان ها

من نیز گاهی چای و شربت

می ریختم در استکان ها

:برخاست از یک سو صدایی

یا رب! به حق صاحب دین»

پیروز کن اسلام ما را

!ما یک صدا گفتیم: آمین

دیشب تمام خانه ما

از گریه هامان شد معطر

هم مرد و هم زن گریه کردند

من داشتم یک حال دیگر

وقتی که آقا روضه را خواند

شد خانه سرشار از محبت

دیگر تمام خانه گرم از

احوالپرسی بود و صحبت



سینه زنی قشنگه

دیشب یه سرپند سبز
بابام رو پیشونیم بست
که روش نوشته بودند
آقای من حسین است
بابام منو با خودش
به مجلس روضه برد
خرما که دادن بهش
با ذکر زیر لب خورد
تو روضه خوندن دیدم
گریه می کردن همه
حسین حسین می گفتن
با صدای زمزمه
بلندشدیم وایسادیم
تا بزنینم به سینه
سینه زنی قشنگه

ولی خیلی غمگینه
وقتی تموم شد عزا
غذای نذری دادن
از بس که خوشمزه بود
همه ، غذا رو خوردن
از اون موقع تا حالا
همش دارم می خونم
حسین حسین حسین جان
آقای مهربونم